

هو العليم

عبودیت، صداقت و حریت، منهج اولیاء الہی

سلوک خانوادہ - طہران - جلسہ ۲۷

بیانات

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی

طہرانی

قدس اللہ سرہ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

قبلا از تأخیری که شد عذرخواهی می کنیم و در

اختیار ما هم نبود، دو جهت پیش آمد که هر دو باعث

شد که ما تخلف از وعده کنیم، حالا انشاءالله که به

لطف و کرم دوستان مورد عفو قرار می گیریم.

از قم که امروز می آمدم طهران، با خود فکر کردم

که امروز چه خدمت دوستان عرض کنم؟ به نظرم

رسید که مهمترین مطلبی که می شود در این ایام مورد

توجه قرار بگیرد، بخصوص این ایام مبارکه اربعینیه

حضرت موسی که معروف شده است، مسئله مراقبه

و توجه به وضعیت و موقعیت خود انسان [است].

[از] یاد نمی برم که مرحوم والد رضوان الله علیه

بخصوص در این ایام، خیلی دوستانشان و

شاگردانشان را دعوت می‌کردند به مروری بر اعمال و افکار و نیات گذشته‌ای که در این مدت یک سال با آن نیات و اهداف و توجه، عمرشان را سپری کردند و خیلی توصیه می‌کردند که دوستان در این مدت، در ایام ماه ذیقعدة و بخصوص در دهة ذیحجة، به این مسئله توجه داشته باشند و بر حالات خودشان یک مروری بکنند.

آن چه که مسلم است این است که انسان موجودی است که به واسطه غلبه احساسات و غلبه افکار بر جنبه مادی و دنیوی طبعا خواهی نخواهی به واسطه توجه به این مسائل از آن حیثیت معنوی و عقلانی روی عقلانی آن خیلی تکیه می‌کنم چون روی این مسئله نظر دارم و روحانی کم کم کشیده می‌شود به جنبه مادی و صوری و پرداختن به اشکال ظاهری، به مظاهر دنیوی و تهی شدن از آن وضعیت اصیل اولی و ابتدایی. این قضیه همیشه مورد توجه اساتید بوده و شاگردان خودشان [را] به این قضیه خیلی توجه می‌دادند. من در تمام مدتی که با مرحوم والد بودم، در ایام طفولیت و در ایام بعد از آن، در

اغلب مجالس ایشان آن چه که نظر ایشان بود این بود که همیشه خود را مقایسه کنید با گذشته خود و با افکار گذشته خود و با نیات گذشته خود و با حال و هوای گذشته خود تا موقعیت کنونی خود را بهتر بتوانید دریابید. این بسیار مسئله مهمی است و انشاءالله در طول عرایضی که دارم دوستان بهتر متوجه این مسئله خواهند شد که از کجا خطر وارد در نفس انسان می شود و بدون این که انسان خودش توجه پیدا کند حتی برای خود بنده، حتی برای خود بنده اگر این مسئله هر روز مورد تکرار قرار نگیرد خود من هم مثل یکی از سایرین دچار همین خطر و لغزش و همین سقوط و هبوط و استدراج استدراج که دوستان می دانند معنای آن چیست دچار آن خواهم شد. این مطلب بسیار مسئله مهمی است.

انسان بر اساس فطرت اولی خود به دنبال کمال است به دنبال مسائل معنوی است و آن کمال یابی و رسیدن به کمال و ظهور و مظهر کمال را با معیارهایی که خدا در اختیارش قرار داده است می سنجد. الان فرض کنید که شما آمدید در این جا نشستید، خوب داعی برای آمدن در این جا چیست؟ توجه کردن،

شنیدن مطالب [و] مسائل اخلاقی و مطالبی که خب
بالاخره از دیدگاه خاص آن مطالب مورد توجه قرار
می‌گیرد و از دریچه خاص، خب مسئله زیاد است
این طرف و آن طرف حرف زیاد است کتاب زیاد
است دفتر زیاد است مجله زیاد است صحبت زیاد
است اما آن چه که باعث شده است که شما در این
جا بیاید دیدگاه شما نسبت به مطالب و مسائل
اخلاقی است از دریچه خاص یعنی شما از این نظر
دارید توجه می‌کنید، انتساب بنده به یک همچنین
بزرگ و ارتباطی که من چند صباحی با این بزرگ
داشتم با این ولی خدا داشتم شاید تجربه‌ای باشد
برای این که افراد بتوانند از این تجربه برای رسیدن
به منویات و اهداف خودشان بهره ببرند طبعاً شاید
یک همچنین تجربه‌ای در اختیار کسی دیگر نباشد.
بله احتمال هست اما حالا به چه نحو و به چه کیفیت
این مطلب دیگری است. این یک معیاری است که
شما در نظر گرفتید و به اینجا آمدید.

معیار دوم که در نظر گرفتید فرض کنید که
موقعیت من کیفیت بیان من کیفیت صحبت من، خود

وضعیت و اخلاق من، علی کل حال آن چه را که در ذهن شما یک تصویری ذهنی و یک تصویری از این ارتباط به وجود آورده است که آن ارتباط، موقعیت شما را در این جا توجیه می کند خب این بر اساس چیست؟ بر اساس آن سرمایه های فطری و بر اساس آن معیارهایی که انسان ممکن است آن معیارها را در کتب به دست بیاورد و بسیاری از آنها را با همان نفس سالم و سلیم و عقل خدادادی، آن معیارها را به دست می گیرد هر کجا که آن معیارها منطبق بود آن جا را انتخاب می کند و هر جا منطبق نبود طبعاً دیگر رهامی کند. اگر قرار باشد که روزی برسد و ما به این وضعیت و موقعیت بسنده کنیم و آن معیارها را از دست بدهیم آن موقع، موقع خطر است یعنی فرض کنید که الان شما در این جا آمدید بر اساس یک مطالبی بر اساس یک ذهنیاتی بر اساس یک آموزه هایی که بالاخره این طرف و آن طرف به دست آوردید و حالا خداوند هم آن عیوب ما را، همه را پوشانده و غفار الذنوب و ساتر العیوب، آن عیوب و نقایص ما را برای شما فاش نکرده است، شما بر اساس آن تصویر ذهنی یک نوع ارتباطی با این

وضعیت ایجاد می‌کنید بر اساس تصویر تصویری که
تصویر الهی است یعنی برای خدا این می‌خواهد
انجام شود شائبة دنیا در آن نیست ریا و سُمعه و
اعلان در خیابان و مجله و اینها در آن نیست.

الان مجالس می‌گیرند هیئت می‌گیرند از یک ماه
قبل نمی‌دانم منبری کیست مداح کیست کی کیست
کی کیست در خیابان این طرف و آن طرف روزنامه.
این جا نه روزنامه هست نه مجلس هست نه رادیو
هست نه مجله هست نه چیزی هست نه هیچی!
فقط خود دوستان می‌آیند و بعد هم همین طور در
انتظار می‌مانند تا این که ما هم تخلف می‌کنیم و
عذرخواهی هم می‌کنیم و بعد هم که خب یک چند
جمله‌ای از آن چه که از بزرگان به یاد داریم خدمت
دوستان عرض می‌کنیم و بعد هر کسی می‌ماند و
حساب و کتاب خودش، هر کسی برای خودش
حساب و کتاب خودش را دارد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه یک سال قبل از این
که از دنیا بروند، در مشهد یک روز رفقا را جمع
کردند ظاهراً دو جلسه پشت سر هم بود که آن

مجلس اول یا مجلس دوم آن را در همان جلد اول اسرار آوردم، اسرار ملکوت آن [مجلس] را آوردم. در آن صحبت قبل ایشان فرمودند رفقا! آن وظیفه‌ای را که خداوند بر عهده ما قرار داده بود ما انجام دادیم و مطلب را به گوش شما را رساندیم و راه را برای شما باز کردیم حال دیگر خود می‌دانید و من نمی‌توانم بار دیگران را بکشم، من بار خودم را می‌کشم و من آن چه را که بر عهده خودم هست می‌توانم انجام بدهم، دیگر افراد خود می‌دانند و آن چه را که هست. خود ایشان هم به بنده فرمودند حدود شش هفت یا هشت ماه قبل از این که از دنیا بروند به بنده فرمودند فلانی بیا من با تو کار دارم. رفتم پیش ایشان، مشرف شده بودم مشهد، گفتند فلانی ما نسبت به آن چه را که وظیفه داشتیم آن را به آخر رساندیم و اینک شماها باید بیایید و این مطالب را پخش کنید و ابلاغ کنید و تبلیغ کنید و برای افراد باید بیایید این مسائل را گسترش دهید. علی کل حال آن بزرگان وظیفه خودشان را انجام دادند و مسئولیتشان را عمل کردند و راه را به آخر بردند و این مسیر را آنها برای ما باز کردند نه دیگران یعنی

آنها با کیفیت عملشان با کیفیت بیانشان با کیفیت قلمشان با کیفیت افکارشان، آنها آمدند راه را از چاه نشان دادند راه را از بیراهه آمدند به ما نشان دادند در بین راههای مختلف گفتند این راه درست است گرچه مشابه این هم فراوان وجود داشته باشد، آن که درست است این است و آن که به مقصد می‌رساند این است، آن که در آن ریا نیست این است، آن که در آن سمعه نیست این است، آن که در آن بیا و برو و تبلیغاتو بالا و پایین و فلان و این حرفها نیست این است و این [را] هم خوب نشان دادند و ما هم به صدق و صحت و استقامت و متانت و اتقان این مسیر خوب یقین داریم. اگر یقین نداشتیم خوب راههای مختلف هم وجود دارد و دیگر نیازی به انحصار در یک راه واحد که دیگر نیست.

همین اساس، همین یافته‌های ذهنی و همین داده‌های خدادادی که اینها در نفس و عقل انسان به صورت سرمایه اصلی برای حرکت انسان و نیفتادن در اشتباه و خطا، خداوند قرار داده است این را باید هر روز حفظ کنیم این است مسئله. مطلب این

است. آن صدقی را که در ابتدا بر اساس آن صدق قدم درجایی می گذاشتیم، بر اثر مرور زمان خدای نکرده تبدیل به کذب نشود آن صفا و بدون غل و غش بودنی که بر آن اساس انسان آمده و جایی را برای تبلور و فعلیت استعدادها و تهیؤ خودش آماده می بیند آن صفا و آن موقعیت نفسانی به واسطه مرور زمان و به واسطه تمرکز در یک جا بودن و به واسطه دلخوش کردن به یک محیط و به واسطه انس گرفتن به یکجا، آن صفا به غیر صفا تبدیل نشود و آن معیارهایی که قبلا با آن معیارها ما این راه را انتخاب کردیم آن معیارها و آن ارزشها جای خود را به ضد ارزش ندهد که اگر بدهد در همانجا توقف کردیم و مانند بقیه هستیم! هیچ فرق نمی کند هیچ تفاوتی از این نقطه نظر دیگر وجود ندارد.

مثلا فرض کنید که خب دیده شده دیگر، همین سازمانهایی که قبلا بودند سازمانهای انحرافی بودند ارگانهایی بودند انحرافی، در همان زمان سابق و اینها که بودند و الانهم این طرفو آن طرف هستند و افرادش خب منتشر شدند و این طرف و آن طرف پراکنده شدند، خب آن اصول اولیه را وقتی که انسان

نگاه می کند می بیند چیزهای بدی نیست، اقامه عدل است و دفع ظلم است و رفع ضیق از همه اقشار اجتماع است و صداقت است و چچی و چچی و اینها تمام مسائلی است که با این مسائل اذهان مایل به فطرت جوان که به دنبال این مطالب می رود و از طرف دیگر در مواجهه با مسائل خلاف، خلافت را می بیند به سمت این سازمانها هدایت پیدا می کند و وارد اینها می شود و مدتی که گذشت و با آن مکان خو گرفتند و با آن افراد خو گرفتند و با آن محیط انس پیدا کردند کم کم کم کم از آن اصول اولیه و از آن مبانی که به خاطر آن مبانی آمدند و الا نمی آمدند خوب چرا بلند شود بیاید برود در آن سازمان و فرض کنید که جان خودش را هم به خطر بیاندازد؟ چرا بلند شود در فلان جا برود که ممکن است که تضییقاتی برای او وجود داشته باشد؟ این این طور نبوده است. از اول شعارها شعارهای فطرت پسندانه عقل پسندانه آن ضمیر صافی انسان پسندانه، آن روح طالب ایمان پسندانه، با آن مطالب این اذهان متوجه می شود وقتی که آمد یک سال دو سال سه سال ماند

با آن تغییراتی که در آن جا پیدا می‌شود کم کم احساس یک تعلق زائد بر پیگیری همان مطالب گذشته را در وجود خود می‌کند این جوان اگر فرض کنید که این مطلبی که گفته شد به این مطلب نپردازد و بیاید و همین طور ادامه بدهد هر کسی هر چه گفت گوش بدهد و هر کسی هر مطلبی گفت بپذیرد و تنها امید خودش را بقاء در این محیط قرار بدهد نه رشد در این محیط، بقاء در این محیط و بودن در این محیط یک مطلب است رشد و ترقی مطلب دیگر است، اگر دیدیم ما در محیطی هستیم که به واسطه بقاء در او و انس با او و تعلق با او، ازمسیر خود کنار افتادیم آن همتی را که سابق داشتیم الان نداریم آن اشتیاقی که را قبلا داشتیم الان نداریم باید به خود بیاییم و ببینیم علت کجاست؟

بعد از این که یک محیطی سپری شد یک مدتی گذشت آن وقت آن ارزشهایی که آن جوان برای آن ارزشها وارد این نهاد می‌شود این سازمان می‌شود وارد این دستگاه می‌شود آن ارزشها کنار می‌رود و فقط ارزشی که باقی می‌ماند بودن در این جا است همین یعنی تمام آن مطالب تمام آن افکار تمام آن

نیات تمام آن صداقتها، می گویند آقا این کار را نکن
آبرویمان می رود! آقا اگر این کار را بکنیم فرض کنید
که آبروی این در خطر می افتد! اگر این کار را انجام
بدهی خب این همین مسئله‌ای بود که قبلا مورد
اعتراض بود همین قضیه‌ای بود که اگر اول کسی
انجام می داد اعتراض می کردند ولی چون یک مدتی
گذشته است خود نفس حضور در آن جا و تعلقی که
برای انسان نسبت به آن جا به وجود آمده است کم
کم تمام ارزشهای قبل را زیر پا می گذارد و همه را از
بین می برد. دیگر در آن جا صداقت نباید وجود
داشته باشد چون اولین حرکت صداقت گونه با
اصول و پایه‌های باقیمانده آن سازمان ممکن است
در تعارض باشد پس صداقت می رود کنار، صفا
می رود کنار. این را نگوئیم آبرویمان می رود این را
نگوئیم آن طور می شود.

یک وقتی در همان زمان گذشته بود، زمان سابق،
یک وقتی یکی از دوستان نقل می کرد. در یک
روزنامه‌ای آمدند به یک اهل علمیتهمتی را زدند
هتک احترام از او کردند و خب آن بنده خدا اهل این

حرفها نبود متصل به دستگاه سابق نبود به رژیم گذشته نبود بعد معلوم شد که نه! این تهمت بوده. افرادی که وابسته به این جریان بودند رفتند تحقیق کردند و آمدند گفتند [که این تهمت بوده] [به مسئولین] روزنامه [گفتند که حرف خود را] پس بیگرید، گفتند نه! گفتند چرا؟ گفتند چون آبروی این روزنامه می رود! عجب! آبروی روزنامه می رود؟ یعنی هتک حرمت یک مؤمن که بخاطر آن، انسان خود را در مسیر و مکتب اهل بیت قرار می دهد آن هتک حرمت تا قبل از رسیدن من به این موقعیت حرام بود الان که من به این موقعیت رسیدم دیگر هتک حرمت اشکال ندارد! این می شود چه؟ خطر. یعنی خطری که انسان به واسطه فرورفتن در تعلقات مادی و احساسات و به واسطه انسی که با آن محیط می گیرد و انس او با آن محیط نفس خود را نسبت به آن محیط، نفس را مشعوف و منبسط و خوشحال و متلذذ و متنعم احساس می کند، الان من در این جا هستم الان من در این موقعیت هستم به من می گویند فلانی جزو این سازمان است به من می گویند فلانی جزو اینجا است این که می گویند

فلانی می گویند فلانی می گویند، خطر دارد می آید.
درد این جا هی می آید آن ارزشهای قبلی کم کم دارد
فراموش می شود، فلانی این جا است صداقت کجا
رفت؟ انصاف کجا رفت؟ آن حس همنوع دوستی
کجا رفت؟ حالا چون فرض کنید که یک نفر جزو
گروه ما نیست هر تهمتی به او باید زد؟ همین که
جزو گروه ما می آید هر مسئله ای را که می خواهد
بگوید هر کاری را که می خواهد انجام بدهد دیگر
مبرا می شود؟ همین که خارج از گروه ما می شود
صاف می رویم دنبال او چکار کرد فوراً یادداشت
کنیم چه نقطه ضعفی داشت فوراً یادداشت کنیم اگر
هم نداشت فوراً می سازیم! این می شود چه؟ آن
خطر.

یعنی انسان اول بر اساس یک ارزشها و یک
آموزه ها، آموزه های فطری و الهی و خدادادی یک
راهی را تعقیب می کند چون در تحت تربیت صحیح
قرار نگرفته است کم کم شیطان می آید خوب هم بلد
است چنان این شیطان بلد است با همه ما همنشین
شود و در کنار همه ما قرار بگیرد که اصلاً به خواب

هفت پشت هم نبینیم و نفهمیم که از کجا خوردیم و از کجا وارد شد می آید در افکار ما در نیت ما در نفس ما، در عقل ما می آید نفوذ می کند، یواش یواش، هان می آید می گیرد، فکر ما که قبلا در مواجهه با یک قضیه به این راه می رفت الان می بینیم سی درجه انحراف پیدا کرده است، می گوئیم ا من قبلا که این طور فکر نمی کردم من در یک همچین قضیه که قبلا اتفاق می افتاد خیلی صریح می گفتم حق این است و باطل این است، الان یکخرده مکث کردم یکخرده دارم روی آن فکر می کنم، بینم حالا چه می شود؟ تا شب فکر کنم جوابتان را میدهم! سابق نمی گفتم تا شب فکر کنم جوابت را میدهم تا یک همچین مسئله ای صورت مسئله هم هیچ فرق نمی کند حالا چون این مسئله در ظرف و محدوده ارتباط با یک رفیق قرار گرفته یکدفعه شما می بینی هان! سست شدی سست شدی آن صلابت و استقامت و تیزی شمشیری را که اول نسبت به این جریانات اعمال می کردی کند شده آن کند شده است. آن مال چیست؟ مال این که خطر آمد دارد می آید جلو. یعنی موقعیتی که انسان در آن موقعیت قرار گرفته است آن

موقعیت انسان را از آن یافته‌های سابق به فراموشی می‌اندازد و آن وضعیت جدید انسان را نسبت به آن مطالب سست می‌کند کم کم کم برمی‌گردد و از آن جنبه‌حریت و آزادی در فکر و اندیشه و آن جنبه‌آزادی در مقایسه بین قضایا نسبت به هر کسی که می‌خواهد باشد فرزندش باشد غریبه باشد همسایه باشد و فرد در خیابان باشد هر کسی می‌خواهد باشد آنحریت و آزادگی تبدیل به یک نوع سستی می‌شود آن سستی وقتی که گذشت تبدیل به سکوت می‌شود سکوت که گذشت تبدیل به دفاع از ظلم می‌شود!

همین طور ببینید یک به یک، همین طور اگر انسان یک مرتبه جلوی آن را نگیرد این مراقبه‌ای که می‌فرمایند معنایش این است که انسان بیاید و نسبت به مواردی که قبلاً برای او اتفاق افتاده است و مطالبی که الان برایش اتفاق افتاده مقایسه کند چقدر جلو آمده است؟ چقدر عقب رفته است؟ در ارتباط با مسئله به چه نحو است؟ همین قضیه و همین نکته در راه خدا است. راه خدا توجه کنید راه عبور است

نه توقف، راه حرکت است نه سکون، راه عبور از
نفس است نه غلتیدن در مظاهر نفس. اگر در این جا
اعتراضی به من وارد است چون پسر علامه هستم
نباید این اعتراض را در درون خودنگه دارید و
صحبت نکنید و بگویید نه! حرف نزنیم آبرویمان
می رود مجلس چه می شود دشمن چه می گوید
دشمن کیست؟ دشمن کیست؟ دشمن خود ما
هستیم حالا امروزه دیگر رسم شده است هر کسی
حرف می زند می گوید دشمن دشمن دشمن! دشمن
خود ما هستیم دشمن نفس ما است دشمن اراده های
دنیوی ما است دشمن تعلقات مادی ما است ما
نمی توانیم این را از خودمان در کنیم می گوئیم
همسایه دشمن ما است فلان کس در خیابان دشمن
ما است نه بابا! آنها دشمن نیستند هر کسی برای
خودش کار دارد زندگی دارد برای خودش
برنامه خودش را دارد ما به جای این که بیاییم به
خودمان پردازیم نیت خودمان را صالح کنیم کار
خودمان را درست کنیم فکر خودمان را اصلاح کنیم
هی می گوئیم چه؟ نیست از ما بر نمی آید نه این که
بر نیاید نمی خواهیم بر بیاید نمی خواهیم این بر بیاید!

هی عیب را به این می‌زنیم به آن می‌زنیم همسایه ما بد است فلان شخص بد است فلان رفیق بد است اصلا فلان کس بد است که حرف ما را عوضی می‌شنود! بابا گوش است می‌شنود دیگر، این ضبط هم عوضی می‌شنود؟ این میکروفون هم عوضی می‌شنود؟ چرا باید اصلا عوضی بشوند؟ نمی‌خواهیم خودمان خودمان را اصلاح کنیم می‌خواهیم آن التذاذ نفسانی را در تعلق به دنیا برای خود نگه داریم. می‌خواهیم از این مسائل دنیوی لذت ببریم و خود را از آن لذت عالی محروم می‌کنیم برای چه؟ برای همین مسائل عادی و این دو روزه دنیا که اصلا در اختیار کسی نیست و هیچ کسی نمی‌تواند روی این مطالب حساب کند.

لذا ارتباطی که انسان دارد با افراد مختلف، مخصوصا و موقعیتهای مختلف، باید کاملا مواظب باشیم مبادا آن مسیری را که بزرگان برای ما ترسیم کردند، در این ارتباط آن مسیر زیر پا گذاشته شود و هر کسی این کار را انجام بدهد به مکتب اولیاء خدا خیانت کرده است. اگر بر شخصی اشکال وارد است

باید اشکال را مطرح کند حالا لازم نیست انسان برود در ملاء عام بگوید برود فرض کنید که کنار بگوید آقا این اشکال به شما وارد است. الان یکی خود بنده، الان ما در قم با دوستانمان و با رفقایمان چطور هستیم؟ خوب حالا دوستان و رفقای مخدرات، اینها خوب به خاطر کرامتشان، هر چه هست، اغماض می‌کنند چه می‌کنند. در قم با دوستانی که هستیم آقا صاف می‌آیند مسئله را به من می‌گویند آقا این کار را که شما کردید این کار شما با این مسئله مرحوم آقا جور درمی‌آید یا جور در نمی‌آید؟ این جوری ما باز کردیم. یا من می‌گویم جور درمی‌آید و دلیل می‌آورم یا می‌گویم در نمی‌آید و موقت است یا اگر اشتباه می‌کنم من را از اشتباه درمی‌آوردند. اگر روزی برسد که من به اعتراضی که دارد به من وارد می‌شود و نقدی که دارد به من وارد می‌شود عکس العمل نشان بدهم و در خود بگیرم، این دارد به من ایراد می‌گیرد بابا آن موقع که تو در شکم مادرت بودی ما آن موقع فرض کن چه بودیم! هان! اگر روزی به این جا برسد آن روز روز سقوط من است و سقوط هر کسی است که این فکر را

می‌کند و هر شخصی است که مسئولیت دارد دقت کنید اگر شخصی مسئولیتی می‌پذیرد در این مسیر و در این محدوده و خود را تابع مکتب مرحوم آقا می‌داند و تابع مکتب اولیاء خدا می‌داند اگر نمی‌تواند خود را با این موقعیت وفق بدهد مسئولیتش را کنار بگذارد همین الان روز چهارشنبه اگر شخصی نمی‌تواند با این موقعیت کنار بیاید برای چه هم بار خود را زیاد می‌کند و هم برای سایر افراد دردسر ایجاد می‌کند؟

من در تمام مدت عمرم چه تجربه‌ای که از مشاهده با افعال بزرگان دیدم و چه تجربه‌ای که در مطالعه با تاریخ و کتب بزرگان یافتم هیچ کس را مثل مرحوم والد پیدا نکردم. ایشان عجیب بودند خیلی ایشان عجیب بودند این کار را ایشان هر روز انجام می‌دادند اجازه نمی‌دادند آن مسیر و راهی که خدا تعیین کرده است به اندازه سر سوزنی در ارتباط با دوستان خودشان در آن انحراف پیدا شود. بارها ایشان می‌فرمودند و می‌گفتند، من ناراحت هستم از این که دوستان می‌آیند دست من را می‌بوسند تا این

که آقای حداد گفتند خوب بگذار بیایند ببوسند، شما حالا یک توجه دیگری بکنید خود ایشان می فرمودند وقتی که می خواهند رفقا همدیگر را ببوسند پیشانی را ببوسند برای چه؟ دست بوسیدن با پیشانی بوسیدن فرق می کند کسی بیاید پیشانی مرا ببوسد تا این که دست من را ببوسد حال من یکی است؟ دست من را می بوسند دیگر! یا بیایند پیشانی من را ببوسند. فرق می کند. ما که معصوم نیستیم ما که به مقام عصمت نرسیدیم ما که امام نیستیم ما که ولی خدا نیستیم تمجیدهایی که می شود تعریفهایی که می شود. در این تعریفها باید رعایت نکات اخلاقی و تربیتی باشد جمالاتی که به کار برده می شود باید این جمالات سنجیده باشد آدم هر حرفی را نمی تواند به هر کسی بزند بعضی ها تحمل ندارند یکخرده بیشتر تعریف کنی به خود می گیرند، به ظاهر می گویند نه آقا ما قابل نداریم نه آقا! خیلی هم قابل دارد! خیلی! قابل که سهل است صد تا قابله دارد! خیلی این مسئله برای همه افراد دیگر به طور قطعی روشن است که همه ما دچار لغزش هستیم، همه. باید این مسئله را دقت کنیم.

یکی از مواردی که مرحوم آقا رضوان الله نسبت به او خیلی پافشاری میکردند و عجیب بود وضعیت ایشان و من ندیدم در کسی این مسئله را، این که اگر کسی می آمد و پای ایشان را می بوسید اصلا دنیا دیگر زیرو رو می شد یعنی این قضیه قضیه ای نبود که تصنعی باشد ها! نه! مسئله تصنعی نبود حال ایشان جوری می شد و به وضعیتی درمی آمدند...! یک مرتبه من دیدم یک شخصی، در راه مسجد بودیم من پشت سر بودم تقریبا حدود پنجاه متری عقب می آمدم سنم حدود شانزده هفده سال، همین حدودها بود یکی از دوستان ایشان پشت سر ایشان بود تازه هم آشنا شده بود خب به این مسائل هم وارد نبود، این آمد دم چهار راه، از منزل که حرکت کردیم، همان چهارراه هدایت، به آن جا که رسیدیم سر پیچ، آمد یک مرتبه افتاد پای ایشان را بوسید ایشان یکدفعه ایستادند رنگشان سفید شد، سفید شد و نشستند و حال تهوع اصلا برای ایشان پیدا شد یعنی آن قدر منقلب شدند! نتوانستند حرکت کنند و چند دقیقه، ده دقیقه همین طوری نشستند و بعد دوباره راه افتادند

این تصنع نیست یعنی آن قدر این مسئله برای این شخص گران است، خب من با بقیه چه فرق می‌کنم؟ الان در وجود خودشان، چرا او باید بیاید پای من را ببوسد؟ چرا باید بیاید ببوسد؟ چه فرقی بین من و او است؟ چرا باید این طور باشد؟ چرا باید یک مؤمنی در مقابل مؤمن دیگر...؟ اینها شوخی نیست اینها راههایی است که بزرگان...، ما با چشم خودمان دیدیم نه این که شنیدیم.

یک مرتبه در منزل یکی از همین دوستان که در مشهد روضه بود و از قضا من هم صحبت می‌کردم دهه‌عاشورا، بعد از صحبت که ایشان آمدند پایین و حرکت کردند در حیاط یکی آمد از همین غریبه‌ها هم بود آشنا نبود از طهران آمده بود که ایشان را ببیند آمد یکدفعه در حیاط افتاد و پای ایشان را بوسید، ایشان آن قدر متأثر شدند که با پا زدند نسبت به او و بلند گفتند این غلطها چیست که می‌کنید؟ آخر این غلطها چیست که دارید می‌کنید؟ این غلطها چیست که می‌کنید؟ به این نحوه.

الان یک قضیه‌ای یادم آمد که خیلی قضیه عجیبی بود که خدا رحمت کند بعضی از افراد، واقعا چقدر

اینها اهل اخلاص و خلوص بودند. یکی از علما بود در مشهد که هم در مشهد بود هم در طهران، شش ماه چند ماه در طهران بود چند ماه [هم مشهد،] به نام مرحوم آیت الله آقا سیدعلی لواسانی که خیلی هم فرد فاضلی بود عالم بود پیرمرد بود دیگر، خیلی پیر بود. شاید متجاوز از صد سال ایشان عمر داشت. خیلی به مرحوم آقا ارادت داشت، خیلی، خیلی دوست داشت. مرحوم آقا هم که در مشهد بودند می رفتند در منزل او، خیلی از اوقات هم ما می رفتیم، ایشان هم می آمدند. خیلی هم اهل شوخی بود بخصوص وقتی که ما را می دید شوخی او گل می کرد. بعد از این که مرحوم آقا از دنیا رفتند یکدفعه من به اتفاق یکی از دوستان رفتم منزل ایشان به عنوان، دو یا سه نفر دیگر هم بودند. ایشان گفتند من می خواهم این قضیه را به شما بگویم من تا به حال به کسی نگفتم می خواهم به شما بگویم. گفتند در همین دو یا سه سال اخیر، من یکدفعه به پدر شما گفتم می خواهم برای شما نعلین بخرم نعلین بیاورم منزلشان هم ظاهرا در همان خیابان ری و آن طرفها

بوده که از همان کفاشیهای نعلین علما هم آن جا هست که درست می‌کند. می‌خواهم یک نعلینی برای شما بخرم ایشان گفتند خیلی خوب برو بردار بیاور. می‌گفت رفتم، یک ماهی هم طول کشید و به آن شخص گفتم چه کار کن و چه نعلینی باشد و فلان باشد و سبک باشد و خیلی خلاصه می‌گفتند که چیز کردیم تا یک نعلین زردی، خیلی قشنگ و تر و تمیز و سبک و خوب و چرم خلاصه برای ایشان گفتیم درست کردند و آوردیم مشهد. به ایشان تلفن کردم و گفتم که آقا این نعلین را آوردم می‌خواهم بیایم منزل شما و ایشان گفتند نه من می‌خواهم بیایم منزل، گفتم نه من می‌آیم، ایشان بالاخره گفتند نه من می‌آیم، وقت گذاشتند برای فردا صبح.

قبل از اینکه ایشان بیایند دو نفر از معممین طهران که آمده بودند در مشهد، آمدند یک ساعت قبل در منزل ما صحبت از پدر شما شد، اینها شروع کردند به بدگویی کردن و هر چه از دهانشان درآمد گفتند، حالا جرم پدر ما چه بود؟ جرم پدر ما این بود که عارف بود دیگر! این جرمش این بود. شروع کردند به بدگویی کردن و حتی اهانت‌های غیر قابل

تحمل که من به آنها گفتم که اگر بخواهید از این بیشتر ادامه بدهید من شما را از منزل بیرون می‌کنم! اگر بخواهید ادامه بدهد من بیرون می‌کنم شما را! و جواب شما را خواهم داد. ایشان می‌گفت که گفتم جواب شما را خواهم داد و می‌دانستم که بعد از یک ربع دیگر فرض کنید که بیست دقیقه دیگر پدر شما می‌آیند. چون ایشان سر قولی که می‌دادند مثل ما نبودند که نه و نیم که قول دادیم ساعت چند آمدیم؟ البته عرض کردم من تقصیر نداشتم چون در مسیر که می‌آمدیم در بین راه قم و طهران این وسیله کرایه‌ای که ما سوارش شده بودیم پلیس گرفت و گفت که این کرایه دزدی است گفتیم خب کار ما درآمد! گفتیم به آنها ما خب چه کنیم پیاده شویم در این بیابان؟ ولی الحمدلله بعد از سه ربعی مسئله ختم شد و فهمیدند که قضیه چیز شده است یعنی راننده چیز نکرده بود یکی دیگر دزدیده بود و منتهی خب وقتی که رفع مشکل شده بود هنوز این نقل و انتقالات به اصطلاح ثبتي و کامپیوتری و اینها انجام نشده بود ظاهراً نمی‌دانم یک ماه طول می‌کشد چقدر

طول می کشد اینها، جاهای دیگر که یک دقیقه است ولی این می گفت یک هفته ده روز است چیز شدیم هنوز این قضیه، علی کل حال از آن جا آمدیم بعد هم که آمدیم در اینجا، با این شهر بله! چه عرض کنم! چی آباد شما بر خورد کردیم که الان تقریبا بیش از یک ساعت و خرده ای است از آن جا و حالا هم این جا هستیم. عذرخواهی هم کردیم که حالا انشاءالله دوستان می بخشند.

ایشان وعده که می دادند سر وعده بودند و به وعده عمل می کردند. می گفت من با آنها دیگر صحبت نکردم و همین طور صبر کردم تا پدرتان آمدند بالا و نشستند و صحبت هم، که آندو تا دیگر ساکت بودند پشت سر ایشان و الا کسی جلوی ایشان که نمی توانست حرف بزند، ایشان می گفتند ما وقتی که در نجف بودیم تمام علمای نجف ما را به همدیگر نشان می دادند و جلوی ما کسی نمی توانست حرف بزند پشت سرمان هر چه می خواستند می گفتند و الی ماشاءالله، فردا می دیدیم فلان آقا تا دیروز به ما سلام می کرد امروز دیگر سلام نمی کند خدایا ما چه گناهی کردیم؟ از دیروز تا حالا

چه مرتکب شدیم؟ معلوم می‌شد که رفتند او را دروه کردند و گفتند که این آقا درویش است و صوفی است با او ارتباط نداشته باش سلام نکن چه نکن! می‌دیدیم فردا در بازار می‌رویم رویش را می‌کند آن طرف و سرش را بلند می‌کند خلاصه ایشان هم این زمانها را گذراندند، علی کل حال حق یک مرتبه روشن می‌شد و وقتی که حضرت انشاءالله ظهور کنند تمام آن کسانی که آمدند از روی عناد آنها که از روی سادگی این کارها را کردند مخالفتها را با عرفان کردند و اولیاءخدا، امام زمان می‌بخشد اما آنهایی که آمدند از روی عناد کردند خواهید دید که بر سر آنها چه خواهد آمد! علی کل حال.

ایشان می‌گفتند که پدر شما آمد و نشست و من رفتم آن نعلین را برداشتم آوردم، گفتم که آقا ما آوردیم، ایشان خیلی به به و تشکر و فلان و خیلی ایشان اهل ملاطفت و رفاقت و، پدر ما در مقام تشکر و دلجویی خیلی شاخص بودند، در فامیل شاخص بودند، و خیلی تشکر و اینها کردند بعد همین که آمدند بگیرند، ایشان گفت نه نمی‌شود من

باید خودم این نعل را پای شما کنم! ببینید چقدر مرد بزرگ! این آیت الله مرحوم لواسانی چقدر باید از خود گذشته از نفس گذشته باشد و بی هوا باشد و چیز باشد جلوی دو نفر از معممین که از طهران آمدند بگویند من، حالا عمدا می خواست این کار را بکند این می خواهد جلوی آنها این کار را انجام بدهد که حالا ببینید نسبت به این من ارادتم در چه حد است؟ گفت که جواب شما را می دهم این بوده است. گفت می خواهم نعل را خودم پای شما کنم! ایشان می گفتند پدر شما همین طور ماند که چه بگویند؟ گفتند نه آخر! گفت نمی شود من باید خودم نعل را پای شما کنم. ایشان می گفت که من گفتم باید پایتان را دراز کنید! خب پدر ما آخر ایشان اصلا نمی آمد این حرفها به ایشان، گفت که باید پایتان را دراز کنید و من نعل را این طور خودم پایتان کنم، بالاخره ایشان می گفتند که من چه کار کنم؟ غیر تسلیم و رضا حالا اولی آن را نمی گوئیم کو چاره ای؟ دیگر ایشان هم سنشان بیشتر بود از پدر ما و هم بسیار خیلی لطیف و ظریف و ایشان هم اهل رعایت بودند دیگر، ایشان اول پای راستشان را دراز کردند

و با خیلی خجالت و اینها، می‌گفت من آدم این نعلِ
اول را پای راست ایشان کردم و گفتم حالا باید پای
چپ را دراز کنید وقتی ایشان پای چپ را دراز کردند
من نعل را پا کردم آدم پای ایشان را بوسیدم!
می‌گفت آقای آسید محسن شما نمی‌دانید که چه
شد؟ ایشان در یک وضعیتی قرار گرفت که هزار بار
من خودم را لعن کردم که چرا این کار را کردم؟ آن
هم یک همچنین مرد، یک همچنین مرد بزرگ،
مرحوم آیت الله لواسانی، این شخصیت، آن وقت
جلوی این افراد آخر این چه کاری است و فلان و
حالا آن بنده خدا صدق و صفا و خلوصش بوده است
آن حالا به اجرش می‌رسد ولی پدر بابای ما درآمد
تو با این کاری که کردی! من به ایشان هم گفتم این
کارها کارهایی بود که یک وقت ممکن بود ایشان
سکته کند یعنی این جوری نبود که بخواهند....
یعنی احتمال سکته و خطر جدی برای ایشان بود.
ایشان می‌گفت اتفاقا همین طور بود. ایشان یک
مرتب سرش این طور شد و رنگش سفید شد و رفت
اصلا که من چیز شدم و خیلی به هم ریختم و خب

چه شد فلان شد آمدیم نمی دانیم فلان و چه کردم!
آقا عذر می خواهم و معذرت می خواهم و فلان و
ایشان همین طور سر را پایین انداختند تا یک ربع!
می گفت تا یک ربع نه من جرأت داشتم دیگر حرف
بزنم و نه ایشان اصلا دیگر صحبت می کرد [و نه]
زبانشان دیگر باز می شد و بعد می گفتند که ایشان
تشکر کردند خدا حافظی کردند و آمدند بیرون،
رفتند. این یک رفتار.

یک رفتار دیگر، در همین قم حرم حضرت
معصومه سلام الله علیها من چندی پیش، تقریباً چند
سال پیش بود می خواستم بروم زیارت، آمدم در
صحن نشستم کنار، این قضیه مال حدود ده یا دوازده
سال پیش است یا بیشتر، زمان مرحوم والد [بود].
آمدم نشستم کنار، در همین کنار صحن، یک مرتبه
دیدم رئیس یکی از طائفة دراویش که من او را
می شناختم به اتفاق چند نفر از این در صحن وارد
شد که به سمت حرم برود، به وسط صحن که رسید
دو نفر از افرادی که لابد از مریدها بودند هر که بودند
آمدند از آن طرف و دوان دوان به او رسیدند و وقتی
که به او رسیدند افتادند در صحن و پای او را هر دو

بوسیدند و این شخص همین طور ایستاده بود و
همین طور توجه می‌کرد و خلاصه ابراز لطف و
عنایت جناب بله! جناب آقا! جناب استاد! جناب
درویش! چه می‌گویند؟ قطب می‌گویند، از این
حرفها می‌گویند، شروع کرده بود بهاینها و اینها
همین طور به مدت تقریبا حدود نیم دقیقه سر در پای
ایشان گذاشته بودند تا این که ایشان اذن فرمودند که
اینها بلند شوند و به راه خود بروند و اینها آمدند.
رفیق ما نگاه کرد گفت پدرت را بین این را هم بین!
حالا آن درویش است یا این؟ آن صوفی است یا
این؟ کدام صوفی هستید؟ کی برای خدا است؟ کی
دنبال واقع دارد می‌رود؟ که آن حقایق الهی در نفس
او جا گرفته است؟ کدام یک از این دو؟ چرا اجازه
می‌دهی پایت را ببوسند مردک؟ برای چه؟ چه فرقی
بین تو و بین او است؟ چه تفاوتی می‌کند؟ خیلی
دلت می‌خواهد، دلت لک زده بیایند دستت را
ببوسند، پا بوسیدن یعنی چه؟ این قضیه بایستی که
برای همه افراد مایه عبرت باشد.

این کسی که الان به این وضعیت رسیده که

جلوی افراد می‌آیند و پایش را ببوسند و نه تنها ممانعت نمی‌کند و بلکه خوشحال و مشعوف هم می‌شود این از اول که این طور نبوده است کم کم کم کم هی آمدند هی برای آقا صلوات بفرستید هی برای آقا جا باز کنید، آقا آمدند! آقا آقا! این آقاها پدر آدم را در می‌آورد! هی برای آقا این طور کنید برای آقا آن طور کنید این آقا چه می‌شود؟ باد می‌شود باد می‌شود باد می‌شود و اگر کسی چشم داشته باشد می‌بیند که در این نفس این ششها چقدر باد شده است؟ این ششها که این قدر است وقتی باد می‌شود یک سر شش چپ می‌رود مغرب سر راست هم می‌رود مشرق! این قدر باد می‌شود ولی انسان نمی‌بیند فقط خیال می‌کند به چقدر فرد متواضع! چقدر مرد خلیق! چقدر مرد سربه زیر اما در این سربه زیری چه خوابیده خدا می‌داند! این راه و مسیر و مکتبی است که انسان باید دنبال این برود.

مرحوم آقا توصیه می‌کردند که همیشه انسان باید وضعیت خودش را با آن تفکراتی که قبلاً داشته با موقعیت فعلی خودش باید بسنجد. الان شنیده می‌شود در بعضی از جاها فرض کنید که اگر یک

شخصی یک کاری کند می گویند آقا اعتراض نکن
یعنی چه اعتراض نکن؟ اشکال نکن نباید اگر
مسئله‌ای هست اشکال شود. تمام حرص و جوش
ما و تمام دغدغه خاطر مال برای همین است که
اشکالی در این جا نباشد در این جا ابهامی نباشد، این
که من آمدم خدمت شما برای چه آمدم؟ این
صحبت‌هایی که کردم برای همین است. بارها مگر
خود بنده به شما نگفتم که هر اشکالی که دارید چه
در مسائل اجتماعی چه در مسائل فقهی و چه در
مسائل اعتقادی و توحیدی و عرفانی، در هر قضیه
که اشکال دارید بنویسید و مطرح می‌شود. آن راهی
که بخواهد با ابهام برود، نگاه کن و حرف نزن در آن
باشد، چشمت را ببند در آن باشد، صدایت درنیاید
در آن باشد، این جا وضع به هم نخورد در آن باشد،
این جا صدا بیرون نرود....، این را اصلا بگذارید
در کوزه و آبش را بخورید این اصلا به درد
نمی‌خورد این فایده‌ای ندارد این هیئت است این
همین هیئت‌های تئاتر مانند است این دیگر این جا
جایی نیست که انسان بخواهد رشد پیدا کند و ترقی

پیدا کند و راهش باز شود و مسیر هم برای انسان خالی از اشکال و اشتباه که نیست. پس این اشتباهات را کی باید بگوید؟ کی باید حل کند؟ این ابهام را کی باید برطرف کند؟ این سوال و پاسخها را کی باید در اذهان پاسخگو باشد و راه را باز کند؟

مرحوم آقا اگر میخواستند در این مسیر حرکت کنند که هفتاد جلد کتاب نمی نوشتند. این هفتاد جلد کتابی که نوشتند برای این است که بگویند ما این هستیم ما راهمان این است مطلبمان این است هر کسی حرف دارد بلند شود بیاید حرفش را بزند.

پس بنابراین مسیری که بزرگان آن مسیر را ترسیم کردند آن مسیر مسیر صداقت و مسیر عبودیت و مسیر حریت است این سه مطلب باید در ذهن باشد. یکی این که همیشه انسان باید نسبت به رفیقش صادق باشد او هم نسبت به انسان همین طور و این صداقت اگر یک روز کمرنگ شود، در آن موقعیت نفس انسان می ایستد و دیگر ترقی نمی کند. معیاری را که امروز خدمت شما عرض می کنم این معیار را همیشه ما باید در فکر و ذهن داشته باشیم. ما باید بدانیم راه خدا راه صداقت و صفای باطن

است و صداقت و صفای باطن است که انسان را حرکت می‌دهد نه نماز شب و نه ذکر و نه شرکت در این مجالس، آن باید اصل قرار بگیرد و ستون برای این خیمه باید واقع شود. اگر آن صداقت و حریت و عبودیت بود اگر این طور بود این خیمه در وضعیت خودش برقرار می‌ماند و اگر آن ستون نبود این خیمه می‌آید پایین. حالا ما هر چه تصور کنیم که در زیر خیمه هستیم فایده‌ای ندارد. این دیگر نتیجه‌ای ندارد.

همان طوری که رشد در علوم دنیوی به واسطه توجه و اهتمام بیشتر برای پرداختن است، کسی که در کلاس می‌رود اگر به جای فرض کنید که توجه به درس استاد کردن شروع کند به جدول حل کردن چیزی یاد می‌گیرد؟ نه! چیزی یاد نمی‌گیرد فایده‌ای ندارد. وقتی که برمی‌گردد در منزل به جای این که به درسها پردازد اگر هی شروع کند به تلویزیون تماشا کردن این می‌ماند. و همین طور در سایر مسائل، در کسب و اینها همه همین طور است. در مسیر الهی و در رشد الهی آن چه که عمود برای خیمه این

موقعیتِ انسان را تشکیل می‌دهد صداقت انسان با خود و خدای خودش، دوم عبودیت است که انسان در مقام عبودیت خود را مثل سایر افراد احساس کند نه بیشتر، سوم آن حریت و آزادی در برابر راهش است. این حریت و آزادی را هیچ گوهری و هیچ کیمیایی و هیچ چیز ارزشمندی در دنیا نمی‌تواند عوض واقع بشود برای این. یعنی شما نمی‌توانید این را از دست بدهید در مقابلش چیزی گیر بیاورید. دنیا و آخرت را به شما بدهند و آن حریت را در قبال خود و مسیر خودتان بخواهند از شما بگیرند باختید دیگر در آن جا توقف است.

پس بنابراین این مسئله را ما باید همه مورد توجه قرار بدهیم. شنیده شده بعضی‌ها تصورات دیگری دارند از این مجالس و این مسائل و این ارتباطات و این موقعیت، این طور به نظر می‌رسد. خوب گاهی اوقات برای انسان شبهه‌ای پیدا می‌شود این شبهه باید رفع شود. تمام افرادی که در راه خدا هستند به قول و کلام و فرمایش بزرگان آنها مثل دندان‌های یک شانه می‌مانند این مطلبی را که خدمت شما عرض می‌کنم باید همه بپذیریم نه این که فقط

بگوییم بله بله درست است، نه باید بپذیریم و خود
مرحوم والد رضوان الله علیه ایشان که خب ولی الهی
بود دیگر، موقعیت ایشان اصلا فرق می کرد، والله من
شهادت می دهم و اعتراف می کنم الان، که ایشان
خودشان را با دوستان خودشان مثل دندانهای شانه
می دیدند، دلیلش همین، همین هایی که گفتم، واقعا
می دیدند، منتهی از باب تکلیف و از باب
مسئله تربیت و اینها، یک بحث جداگانه بود و خیلی
هم در آن موارد سفت و محکم برخورد می کردند،
در آن شکی نبود. ولی از نظر ارتباط نفسانی و
دیدگاهی که داشتند نسبت به افراد، دیدگاه واقعا
یکسان بود. واقعا یکسان بود، هیچ تفاوت نمی کرد.
همین رفیق ما دوست ما که ما را آوردند در این
جا، ایشان خودشان می گفتند یک دفعه رفتم در مشهد،
رفتم زیارت. رفتم در منزل مرحوم آقا در زدم یا در
نزدم، دیدم که صدا می آید از بیرون، ظاهرا داشتند
منزل را خراب می کردند و اصلاح می کردند حیاط و
این چیزها را، نمی شد رفت. من در زدم یک مرتبه
دیدم خود مرحوم آقا آمدند دم در، نگاه کردم دیدم

حیات خراب است و فلان و بیرون هم همان پله بود
و چیز و اینها، یکدفعه آمدند به به سلام علیکم حال
شما گفتند آقا تو که نمی شود بیاید پس بیاید همین
جا، همان جا گرفتند روی زمین نشستند، در کنار
کوچه دم در ایشان نشستند و ما هم نشستیم و مرحوم
آقا گرفت کنار ما نشست یک ساعت دِ بگو و دِ بخند
و فلان این چیزها!

خب آیا می آید یک استاد خودش را در کنار
شاگرد، شاگرد و استادی بود مسئله، بلند شود بگوید
آقا من بیایم کنار این بنشینم مردم در کوچه می آیند
نگاه می کنند ا حضرت آیت الله در کوچه نشسته!
بغل این آقا نشسته! خب مردم چه می گویند؟ آقایان
چه می گویند؟ این حرفها را همه را ریخته در دریا و
اصلا به این مسائل فکر نمی کند. پس معلوم می شود
مطالبی را که ایشان می گفتند خودشان هم عامل
بودند یعنی خودشان این مسئله را احساس می کردند
بعد برای افراد دیگر مطرح می کردند. ولی متأسفانه
ما این طور نیستیم ما به ظاهر می گوییم که آقا ما کسی
نیستیم ولی اگر کسی با ما حرف بزند فوراً به او
پرخاش می کنیم فوراً به او می تازیم و فوراً او را مورد

عتاب و خطاب قرار می دهیم، یعنی چه؟ این حرفها یعنی چه؟ اگر مانند دندانهای یک شانه هستیم باید این یکسانی را عملاً اثبات کنیم و به منصفه ظهور برسانیم. این که یک نفر بلند می شود و فرض کنید که اعتراض می کند و بعد مورد خطاب قرار می گیرد مورد عتاب قرار می گیرد سرشان را آن طرف می کنند! تمام اینها خیانت به مکتب آقا و خیانت به مکتب اولیای الهی است و باید دوستان و این گونه افراد هم باید بدانند که ما دیگر حوصله این عریضه نگاریها را نداریم. وقت ما دیگر مجال برای این گونه مطالب را نمی دهد. اگر شخصی می تواند خودش را با آن چه که گفته می شود آن هم از ناحیه بنده با آن چه که گفته می شود می تواند وفق بدهد خب راه خودش را رفته مسیر خودش را طی کرده است و تمام آن چه را که بزرگان گفتند طبعاً....، ما که از پیش خودمان نمی گوئیم و اگر کسی نمی تواند و برای خود و برای دیگران، در صحبت کردن در رفت و آمد کردن در کیفیت کردار ممکن است مشکلی به وجود بیاورد از همین امروز بگوئید من آقا نمی توانم، ظرفیت بنده

این مقدار است، بنده حدّ این مقدار است، کسی که از من تعریف کند خوشم کند کسی که از من انتقاد کند بدم می آید بسیار خب بفرمایید مثل سایر افراد بشوید تا این که بیش از این انسان به ورطه اعتبارات و توهمات نغلطد.

این ایام ایام بسیار ذی قیمت و ارزشمندی است و بسیار توصیه می شده، بزرگان خیلی نسبت به این مسئله توصیه داشتند، من خودم یادم است که اولیای الهی اصلا تمام این چهل روز را تا روز عیدقربان روزه می گرفتند یا اکثر اوقات روزه می گرفتند و توجه نسبت به مسائلی که عرض شد بسیار مهم است و انسان بیاید مرور کند در خودش و در کردار و رفتار خودش و در ارتباط با خودش و خود را محک بزند نسبت به استقامتش و علاقه و شوقش به راه و آن چه را که قبلا بوده و الان هست. مثلا قبلا اگر می گفتند که آقا باید برای این که تو این کار را انجام بدهی از این کارت باید بگذری این جا را نباید بروی، این مجلس را، خب خیلی برای او مشکل بود خیلی برای او سخت بود و چه بسا زبان به اعتراض هم می گشود که آقا این چه راهی است؟ چه

مسیری است؟ چه مکتبی است؟ این چیزهای من
در آری چیست که در آمده است؟ با بقیه چه فرقهایی
دارد می کند؟ مگر همه دارند این کارها را می کنند؟
خب همه خیلی کارها می کنند این که! ولی الان
نه! می بیند خیلی راحت است مسئله برای او حل
شده و جلو آمده و می تواند، این باید دلگرم باشد و
خدا را شکر کند که از این مرحله عبور کرده و
توانسته که به مطالب بالا برسد. اگر دیده نه، اگر یک
همچنین مسئله ای گفته می شود یک مقداری برای او
سخت است یک مقداری برای او سنگین است، ای
کاش این قضیه گفته نشود! ای کاش این مسئله
مطرح نشود! ای کاش کار ما به این جا نرسد که به
ما این را بگویند! این مطلب را مطرح کنند! این ای
کاش ای کاش علامت چیست؟ علامت پس رفتن
است. باید به خود بیاید و در خود تجدید نظر کند و
مسیر آینده خودش را روی این قضیه باید تطبیق کند.
حالا نمی دانم که دیگر وقت و اینها هست؟ این
مطالبی که شما در این جا دارید سوالاتی که شده
می توانیم یا این که بگذاریم انشاء الله برای فرصت

دیگر؟ ما گرچه گفتیم دو ماه ولی ظاهراً هر چند ماه یک مرتبه می‌شود! بیش از این دیگر ما را شرمنده نکنید ما به حد کافی خودمان عرق شرم داریم. حالا انشاءالله امیدواریم این طور نشود یعنی بیشتر بتوانیم خدمت رفقا برسیم. عرض کنم حضورتان که بعضی از سوالات هست که اینها پاسخش احتیاج به توضیح و اینها ندارد.

سؤال و جواب: با سلام لطفا صدقه ...، ما با سلام نداریم! این با سلام با سلام‌ها چیزهایی است که جدید درآمده است. انسان باید [آن را] بگوید که در اسلام وارد است که مسلمان باید بگوید چه؟ سلام علیکم! آن را ما در اسلام داریم. این با سلام یکخرده شیک بازی است و عرض کنم حضورتان ما هم که شیک نیستیم! صدقه عام و خاص یعنی چه؟ صدقات عام صدقاتی است که به همه افراد می‌رسد مثل کفارات که فرض کنید انسان پولی به فقیر می‌دهد چه سید باشد چه سید نباشد. ولی صدقات خاص مثل فطریه، کفاره روزه زکات البته جزو عام است که فقط به عام [(غیر سید)] می‌رسد، به او می‌گویند صدقات خاصه.

سؤال: بیمارانی که باید خون تزریق کنند و یا فرآورده های خونی مثل پلاسما، حکمش چیست؟ هم از لحاظ ظاهری و هم از لحاظ باطنی بفرمایید؟

جواب: اشکالی ندارد البته خون بسیار مسئله مهمی است این را باید دوستان بدانند و تأثیر بسیار زیادی در روحيات انسان دارد. امروزه هم که ثابت شده است مهمترین عضو بدن خون است و اصلا برای خون یک رشته خاصی درست شده و آن حساب و کتاب خیلی چیزی دارد. و من به یاد دارم از مرحوم آقا که می فرمودند تا جایی که ممکن است، تا جایی که ممکن است نه ضرورت، اگر پزشک ضرورت تشخیص داد در آن جا واجب است که تزریق خون شود و اگر کسی تزریق خون نکند و از بین برود حکم قتل نفس را دارد. ولی تا جایی که ممکن است انسان از دیگری خون نباید بگیرد. تا جایی که ممکن است، انسان به وسیله داروها و تقویت ها و چیزهای دیگری بتواند جبران کند. برای خود بنده هم که تقریبا چهار سال پیش یک عارضه ای اتفاق افتاد که خود پزشک گفته بود که

حتماً باید خون تزریق بشود و اینها، آن ناراحتی
اثنا عشر و من سعی کردم که نشود و الحمدلله مسئله
منتفی شد و نیازی به آن قضیه پیدا نشد.

ولی مسئله خون خیلی مهم است و روحيات
افراد تأثیر کاملاً مهمی روی خون آن افراد ایجاد
خواهد کرد. این براساس یک نوع ارتباط بین ماده و
بین صورت مثالی که صورت مثالی اعمال و آن روح
آن اعمال در وجنات انسان تأثیر خواهد گذاشت. در
چشم انسان تأثیر می گذارد. بسیاری از افراد هستند
که اینها، یعنی بزرگان وقتی یک نفر را می بینند
تشخیص می دهند که این اهل صلاح است یا اهل
ضلال است و اهل فسق است و حتی گناهان متعدد
تأثیرهای متفاوت روی انسان ایجاد می کند. افرادی
که دزد هستند حتی صورت ظاهری آنها برمی گردد،
افرادی که اهل مکر هستند اهل دروغ هستند صورت
ظاهری آنها برمی گردد، حالا خوب صورت مثالی که
اهل معنا آن صورت مثالی را تشخیص می دهند که
آن کسانی که نفاق می کنند صورتشان به شکل روباه
درمی آید آن به جای خود بماند. در چشم این آثار
حتی ممکن است پیدا شود و امروزه کم کم دارند به

بعضی از این مسائل می‌رسند. بعضی از این شعب پزشکی و طبابت، در طبابت جدید به پرداختن تأثیر گناهان و تأثیر اعمال و رفتار انسان بر اعضای بدن اختصاص پیدا کرده است که این البته سابقه کهن دارد و از زمانهای گذشته این طور بوده و امروزه کم کم این قضیه دارد به یک مسائل بسیار محیرالعقولی می‌رسد که چطور انسان می‌تواند تشخیص بدهد که چیست؟

علی کل حال تزریق، هم خون دادن خوب است که افرادی که نیاز دارند انسان باعث نجات جان بیماری می‌شود، بسیار کار خوبی است و بسیار کار مستحسنی است. ولکن در گرفتن خون تا جایی که ممکن است تا جایی که ممکن است انسان اقدام نکند، حالا صرف نظر از این که ممکن است هزارتا مرض و اینها باشد، مرضهای هیپاتیت و اینها فرض کنید که باشد، اینها به جای خود ولی از نقطه نظر روحی خوب نیست مگر این که ضرورت باشد [که آن] مطلب دیگری است.

سؤال: ما که این قدر به خوردن حلال و حرام

دقت داریم ولی بیماری هموفیلی هستیم و اصلا دلمان رضایت نمی‌دهد که از پلاسما استفاده کنیم در واقع .. جراحی و دندانپزشکی به پلاسما ... انجام بدهیم نه اشکال ندارد عرض کردم که این قضیه در مورد وجوب نیست بلکه در موارد غیر وجوب و غیر ضرورت است.

سؤال: آیا می‌شود با تلفن صیغه محرمیت خواند

و درست است؟ بخصوص برای دختران و پسران.

جواب: ببیند! ما صیغه محرمیت نداریم.

صیغه‌ای که ما داریم، متعه، همان متعه نکاح است و

از آثار آن محرمیت است. ما چیزی به نام محرمیت

نداریم، بلکه ممکن است که انسان بعضی از حقوق

خود را در هنگام [عقد] نفی کند آن اشکال ندارد

ولی وقتی که عقد خوانده می‌شود چه عقد دائم و چه

عقد منقطع، در هر دو، واقعا او زن او و او شوهر او

خواهد شد و این زواج یا زواج دوام است در

صورتی که عقد دائم باشد یا این که این زواج

موقت است در صورتی که این عقد موقت باشد

و از تلفن هم اشکال ندارد و شرایطش هم مانند

شرایط عقد دائم است که اگر دوشیزه باشد نیاز به

اذن ولی دارد و اگر دوشیزه نباشد که خب اشکالی ندارد

سؤال: در مورد خواب و رؤیا، شاخص خواب روحانی چیست؟ در خواب می‌دیدم که گفته می‌شود شما متعلق به آقا رسول الله می‌باشید آیا این اشاره کافی است؟

جواب: خب خوابها متفاوت است. بعضی از خوابها خوابهای شیطانی هستند گرچه صورت صورت روحانی دارند بعضی از خوابها خب خوابهای روحانی هستند و تشخیص آن یک قدری مشکل است و هر کسی نمی‌تواند این تشخیص را بدهد. به صرف این که گفتند شما متعلق به رسول الله هستید دلیل نمی‌شود بر این که این خواب خواب روحانی بوده است. آن کسانی که مورد اغواء شیاطین قرار گرفتند و انحراف پیدا کردند، از همین راهها بوده است. یعنی شیطان به صورت یک مظهر روحانی و به صورت جلوه‌های روحانی برای افراد ظاهر می‌شود در حالت رؤیا، منام، و در حالت کشف در حالت یقظه و بیداری و آن خواست خود را به

معنا یا به صورت امامی از ائمه و یا رسول خدا و یا بزرگی از بزرگان، آن منوی خود و آن هدف منحرف کننده خود را به آن کیفیت به این فرد القاء می کند یعنی این شخص احساس می کند که الان آن شخصی که دارد این را به او می گوید فرض کنید که یکی از ائمه است یا رسول الله است یا یکی از اولیاء خدا است که دارد این حرف را می زند.

دلیل برای این که خواب خواب روحانی باشد این عرضه بر فرد خبیر است در وهله اول و در وهله دوم انطباق این خواب بر مبانی شرع. اگر خوابی با مبانی و قواعد و قوانین شرع منطبق نبود گرچه آن صورت صورت معنوی است ولی خواب خواب شیطانی خواهد شد و در این زمینه مسئله بسیار است. همین قدر به شما بگویم آن خطری که بعد از فوت مرحوم آقا پیدا شد از همین جا پیدا شد و آن انحرافی که پیدا شد و افراد به جاده خلاف کشیده شدند از مکاشفاتی بوده که به طور صراحت از مرحوم آقا برای افراد پیغام آورده می شد و به هیچ وجه قابل تشخیص نبود یعنی به هیچ وجه، کلام دقیق مطلب دقیق و صحبت کاملاً منطبق با واقع و

اخبار از غیب! یعنی فرد فرض کنید که اخبار از غیب
[می داد!] الان فرض کنید که در آن اتاق چند نفر
هستند؟ این صاف می گفت که چند نفر هستند.
وقتیکه شخص بیاید این مطلب را بگوید خب مطلب
دوم را هم بگوید شما نمی پذیرید؟ می گوید خب
درست است دیگر، یک دوسه چهار پنج هفت نفر
دارای این خصوصیات و این مسائل. و این از
خطرناک ترین مطالبی است که البته بنده به او هنوز
نپرداختم و بعدا به طور گسترده نسبت به این مسئله
تذکر می دهم. علی کل حال انشاءالله رؤیا رویای
مبشره است و درست است و واقعیت انشاءالله داشته
باشد. منتهی عرض کردم که انسان نباید به این
مطالب غرّه شود و فریب بخورد، آن مطلب دیگری
است.

سؤال: مادرانی که فرزندانی دارند که شاگردان
حضرت آقا هستند، گاه در ارتباط با فرزندان دچار
مشکل برخوردی می شود گاه احساس می شود باید
آنان را به حال خود گذاشت مخصوصا که در سن
بلوغ هستند، آیا این کار درست است یا باید ارتباط

را بیشتر کرد و سعی در اصلاح ارتباط با آنان نمود؟

جواب: خب شما پاسخ خودتان را دادید دیگر، مسلم است دیگر. باید ارتباط بیشتر باشد انس بیشتر باشد. آن راهی که از محبت باز می شود هیچ گاه با خشونت گشوده نخواهد شد و آن تأثیری را که محبت می گذارد هیچ وقت آن تأثیر را خشونت و تندی نخواهد گذاشت. علی کل حال انسان باید با فرزندان خودش رفیق و همدل باشد و عملاً کم کم کم کم یک وقتی مرحوم آقا یک شخصی را دعوت می کردند بعضی از سالها که الان ایشان به رحمت خدا رفته است. فرد فاضلی بود و دعوت می کردند در ایام مختلفه و ایشان هم یک وضعیتی داشت که غیر از اشتغال به همین روحانیت، ظاهراً به حقوق و وکالت و اینها اشتغال داشت و کیفیت لباس او یک قدری فرق می کرد ابتداءً. ما می دیدیم که ایشان اول ماه رمضان در وضعیتی آمده که مثلاً قبا نداشت یک همین لباس چیزی داشت و یک عبا و محاسنش هم خیلی مثلاً کوتاه بود و کیفیت و اینها. و کم کم روز هشتم و دهم که می شد لباسش تبدیل به قبا شد و یکخرده محاسن اضافه شد و حرکات و

رفتار و صحبت و اینها تغییر پیدا کرد. خوب می‌فهمیدیم این قضیه از چیست؟ متوجه می‌شدیم که نفس ارتباط با مرحوم آقا این قضیه را به این شکل درآورده است.

تا این که اتفاقاً خود ایشان در اواخر ماه رمضان گفت بالای منبر، وقتی که شخصی یک صحبتی کرده بود، با این که مرحوم آقا شدیداً و این هم یکی از آن مطالبی است که ما و امثال ما باید به این مسئله دقت کنیم، از تعریف پرهیزیم از این که بیایند جلوی جمعیتی ما را تعریف کنند باید ما پرهیزیم و بدانیم که کلاه سر ما رفته است به جای آبرو و حیثیت، ایشان افرادی را که دعوت می‌کردند بسیار نهی می‌کردند از این که اسم ایشان را بالای منبر ببرند خیلی شدید بودند ایشان و حتی تهدید می‌کردند اگر اسم مرا ببرید دیگر بار دوم دعوت نمی‌شوید یعنی دیگر شرمنده هستیم معذور هستیم ولی ایشان خوب متوجه نبود آن سال اول، این قضیه مربوط به سال اول است که عرض می‌کنم که برخورد کرده بود، در اواخر ماه رمضان یک شخصی آمده بود و سوالی

کرده بود و هتاک می کرده بود و بعد تقریباً جدالی در واقع می توانم بگویم بین ایشان و بین آقا واقع شد یک فردی بود که از ارحام هم اتفاقاً بود و خیلی فرد بی تربیتی بود و بی ادب و مزی السان یعنی زبانش زبان تند و خیلی الفاظ رکیکی به کار می برد، ایشان خیلی ناراحت می شود فردا که می رود بالای منبر شروع می کند صحبت کردن و بعد یک دفعه شروع می کند از آقا از مرحوم آقا یک مطالبی را می گوید که شما نمی دانید این چه شخصیتی است این چه است این چه است، می گفت یک قضیه اتفاق نیفتاد تا به حال در این مدت که من تمام کتب را بینم و تمام مدارک را بینم و ایشان نباید ایراد بگیرد، وقتی که از منبر می آیم پایین ایشان می گوید در فلان کتاب این را نوشته. بعد می گفت آخر این کم جان کردن نیست کم کار کردن نیست چه نیست چه نیست شروع کرد به گفتن و این مطالب و از جمله مطالبی که ایشان گفت این بود که می گفت ایشان یک فردی است که این را من خودم دارم می گویم کسی که همین قدر در کنار ایشان بنشیند متحول می شود دیگر نیاز نیست ایشان صحبت کند دیگر نیاز نیست برای او

حرف بزند همین که می‌نشیند کنار او این کم کم این آثار و می‌گفت خود بنده این را احساس کردم آدم رُکی هم بود بنده خدا، حالا دیگر به رحمت خدا رفته است، آدم رُکی بود و می‌گفت که من این را و انسان باید این گونه برخورد کند. علی کل حال مسئله باید جوری باشد که یک نوع ارتباط متقابلی وجود داشته باشد و افراد تصور نکنند که به واسطه این رعونت و ملاحظت و عطوبت به خواستهای خودشان رسیدند، به این نکته هم بایستی هم توجه شود.

سؤال: آیا در عالم ذر همسر انتخاب کردیم؟

جواب: چه عرض کنم از عالم ذر و همسریابی اطلاع ندارم که در این دنیا منتظر آن باشیم. عرض کنم حضورتان که آن چه که در این عالم اتفاق می‌افتد حالا به صورت کلی عرض می‌کنم همه اینها در پرونده‌های ما ثبت شده است حتی آمدن شما در این جا آمدن بنده در این جا این صحبت‌ها، تمام این صحبت‌های که امروز بنده در این جا کردم و توجهاتی که شما مبذول داشتید همه اینها ثبت شده و در دفتر

هست. دلیل آن چیست؟ یک نفر که مقداری چشمش باز باشد این قضیه و این صحنه تمام این مطالب را قبلا در خواب یا مکاشفه ببیند. بنده در بسیاری از این جلسات عنوان بصری در بسیار که حالا نه، در بعضی، زیاد اتفاق افتاده است زیاد اتفاق افتاده در جلسات عنوان بصری که صحبت می‌کنم قبل از این که بیایم و حرف بزنم بعضی ازدوستان مطالبی که در آن جلسه است قبلا به من می‌گویند که شما در این جلسه این مطالب را [می‌گویید،] چون من در مجالس عنوان بصری حتی تا صبح گاهی اوقات فکر نمی‌کنم، صبح بلند می‌شوم که امروز راجع به چه مطلبی فرض کنید که بیایم [صحبت کنم] یا این که در همان مجلس بعد [از سخنرانی] یا در جا [ی دیگر] می‌گویند آقا ما تمام این مطالب را دیده بودیم! خب از کجا دیدند؟ آن شخصی که می‌آید شما این مطلب را در این جلسه خواهید گفت و حتی به او گفتم که نه آقا! من در این فکر نیستم مطلب چیز دیگری است و بحث دیگری داریم انجام می‌دهیم، می‌گویند خیلی خب حالا خواهیم دید به هم می‌رسیم، به هر حال خواهید دید و می‌رسیم و

می آیم یک مرتبه از وسط کلام صحبت به سمت دیگری انحراف پیدا می کند و این مطالب هم مطرح خواهد شد و راست هم می گویند و در بسیاری از این مجالس که صحبت می کنم بنده، اول هیچ چیزی نداریم یعنی پیش فرضی نسبت به مطالبی که گفته می شود ندارم یا این که پیش فرضهایی دارم ولیکن صحبت به نحوی پیش می آید که مطلب به جای دیگری می رود و مسئله از جای دیگری سر درمی آورد.

خب تمام این مطالب اگر نباشد این از کجا فهمیده است؟ از کجا سر در می آورد؟ حتی صحبت، حتی افرادی که در این جا هستند. افرادی که فرض کنید که خواب می بینند بر این که هفته دیگر این قضیه اتفاق می افتد این از کجا این مسئله روشن می شود؟ البته این مطالب را بنده انشاءالله در این تألیف اخیری که ردّ نظریه وحی و اینها هست در آن جا در قسمت علم و همین طور در قسمت وحی توضیح دادم به طور مفصل، انشاءالله دوستان این را خواهند دید.

مسئله ازدواج و اینها، بله همه اینها در عالم ذر نوشته شده و در آن جا هست و به اندازه سر سوزنی تخطی نمی شود کرد و لکن این دلیل نمی شود بر این که انسان بگیرد و بنشیند و بگوید آن چه که می خواهد اتفاق می افتد. همین حرکت کردن انسان و رفتن و به دنبال معنا بودن، به دنبال کسب بودن، به دنبال تلاش بودن به دنبال همسر بودن، همین هم جزو آنهایی است که نوشته شده است و باید باشد. التفات کردید! همین هم جزو آن است که اگر این نباشد به آن هم انسان نخواهد رسید. پس این حرکت و این تکاپو و این تلاشی که انسان در این دنیا انجام می دهد اینها همه در راستای دقیقا آن مسائلی است که در آن جا نوشته شده است و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین که هر تر و خشکی در کتاب مبین که عبارت است از همان کتاب لوح محفوظ، در آن جا ثبت و ضبط است

سؤال و جواب: آیا مداحی کردن خواهران در مجالسی که فقط زن است و بدون بلندگو آیا مورد پسند اولیای خدا هست یا نه؟ هیچ اشکالی ندارد.

سؤال و جواب: با توجه به حدیثی که روایت

شده که زنهایی هستند در آخرالزمان که آوازه خوانی می کنند آنها که شما نیستید آنها اینهایی هستند که شما دارید می بینید و می شنوید یا زنهایی در آخرالزمان می آیند که روی منبر می روند و سخنرانی می کنند بله یک همچنین مسئله ای هست و سخنرانی می کنند البته فعلا که منبر نیست و تریبون است و این مطلب به این نحوه درست است روایت هم داریم اینها خلاف است. آن چه را که هست این است که اگر زن برای زن بخواند، ذکر مصیبت بخواند یا شعر بخواند، فرق نمی کند، در مجالس مولودی یا در مجالس عزا بخواند و صدای او را نامحرم نشنود هیچ اشکالی ندارد ثواب هم دارد.

سؤال: برای خرج رفتن به حج مقداری سهام فروخته شده تا خرج سفر را فراهم کنم، آیا به این مقدار پول خمس تعلق می گیرد یا نه؟

جواب: البته باید دید که آن سهام خمسش پرداخت شده یا نه؟ اگر پرداخت شده تعلق نمی گیرد اگر پرداخت نشده خمس آن سهام را باید پرداخت

سؤال: آیا پولی که با آن لباس احرام خریده

می‌شود باید خمس آن را بپردازیم یا نه؟

جواب: این هم مثل همین است

سؤال: پولی که دربانک برای حج سپرده شده،

بعد از چند سال سودی که به آن تعلق گرفته است آیا

باید خمس آن سود را حساب کنیم؟

جواب: نخیر آن پولی که شخص برای حج اول

گذاشته شده است و بعد سود به او تعلق گرفته است

او دیگر خمس ندارد گرچه چند سال هم از آن

بگذرد

سؤال: زنی که عذر دارد، برای زیارت امام رضا

علیه السلام در کدام قسمت مجاز است که برود که

حفظ حرمت شود؟

جواب: در آن مکان ضریح مطهر، در آن جا حرام

است رفتن. در رواقهای پشت مشروط به این که

صیغه مسجد خوانده نشده باشد، اگر صیغه مسجد

خوانده شده باشد در رواق پشت آن مکان خود

حضرت اشکال ندارد فرض کنید که یک جایی

هست به نام مسجد شیخ بهایی آن جا خب مسجد

است یا مسجد بالاسر، مسجد پایین پا، این جاهایی

که حکم مسجد را دارد و صیغه وقف مسجد خوانده

شده باشد اشکال دارد و در غیر این صورت اشکالی ندارد

سؤال: تعدادی از افراد فامیل که نمی‌دانیم جزو چه فرقه‌ای شدند، روششان تغییر کرده است، نماز را رو به قبله نمی‌خوانند مهر نمی‌گذارند حجاب و گریه بر امام حسین را رد می‌کنند و برخی امور دیگر، ما در رابطه با آنها و غذا دادن و غذا خوردن با آنها چه وظیفه‌ای داریم؟

جواب: اینها که خب اصلا از دین خارج می‌شوند، کسی که نماز را به رو به قبله نخواند این خروج از دین است و با این شخص نباید ارتباط برقرار کرد بله اگر انسان ارتباط به نحوی برقرار کند که موجب اصلاح آنها شود اشکالی ندارد

سؤال: باعرض معذرت سوال من از شما این است که من وصی برای خود ندارم و شوهرم هم دوستان و دیگران را نمی‌گذارد دخالت کنند و تنها مانده‌ام و نمی‌دانم چه کنم؟

جواب: اشکال ندارد انسان می‌تواند هر شخصی [را] وصی کند. زن می‌تواند هر شخصی را وصی

کند گرچه شوهر او هم ممانعت کند اشکالی ندارد و
خب وصایت هم مربوط به بعد از فوت است، در
زمان حیات که انسان وصی نمی خواهد. بعد از فوت
هم که خدا بزرگ است حالا انسان غصه چه را
بخورد که حالا بعدش وصی چکار می کند و چکار
نمی کند؟ پولش را در دریا بریزند یا فرض کن به هر
کسی که می خواهند بدهند خب این دیگر در این
صورت اشکالی متوجه او نیست و او به وظیفه خود
عمل کرده است.

خب دیگر دیر شد و امیدواریم که این بار
خداوند هم توفیق بدهد و ما بیش از این دوستان را
در انتظار نگذاریم. خداوند همه را مشمول عنایات
خودش بکند و بخصوص در این ایام مبارک که
تجلیات الهیه و توحیدیه نسبت به اولیاء خدا از یک
ویژگی خاصی برخوردار است، همه ما را در زیر
سایه امام زمان علیه السلام متنعم به نعمت ولایت
بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد